



کاشتن - تعجب - تصمیم - معلوم - دقت - طول - فرمانروایی - خسته -
مختلف - مدتی

در زمان های دور زندگی می کرد که خیلی دوست داشت از حال همه
ی مردم باخبر باشد، برای همین یک روز گرفت به شهر های
برود و زندگی مردم را از نزدیک ببیند.

از دور پیرمردی را دید. در حال گردو است. پیرمرد با گودالی در
زمین می کند. فرمانروا آنجا ایستاد و کار کردن پیرمرد را نگاه کرد.
سپس با از او پرسید: از این همه کار نمی شوی؟ چند سال
می کشد تا درخت گردو بزرگ شود و میوه بدهد و آن وقت هم که
نیست و زنده باشی!

*** موفق باشید ***

بازخورد معلم:

